

بررسی قاعده لاجرح با تاکید بر دیدگاه سید محمد مجاهد

حکیمه حق شناس^۱، سید حسین شفیعی دارابی^۲، فرهاد پورکیوان^۳ (ایران)

چکیده:

قاعده «نفی عسر و حرج» از قواعد مهم فقهی است که در ابواب مختلف فقه از جمله در عبادات، معاملات و غیره، مورد استفاده می باشد، مفاد آن این است: «در شریعت اسلام، احکام حرجی وجود ندارد». پیرامون چیستی این قاعده و مستندات و نیز قلمرو آن، شاهد شکل گیری دیدگاه های مختلف در بین دانشوران مسلمان بویژه فقیهان شیعی هستیم؛ از جمله آنها، سید محمد مجاهد (۱۱۸۰-۱۲۴۲ق) می باشد. این مقاله که به شیوه توصیفی - تحلیلی تدوین یافته است در پی پاسخ به این پرسش می باشد که: دیدگاه این فقیه وارسته شیعه در مورد قاعده لاجرح، چیست؟. نتیجه بر آمده از تحقیق پیش روی این است: این شخصیت فرهیخته شیعی همانند دیگر فقهاء شیعه، با ذکر دلایل قرآنی، حدیثی و غیره، باور به این قاعده را امری مشروع میدانند، و سخت مدافع آن می باشند؛ بویژه اینکه هیچیک از تکالیف سختیکه در اسلام وارد شده - مانند: حج و جهاد و پرداخت زکات و مانند آنها - مصداق «حرج» نمی باشند؛ تا بخواهیم آنها را از قاعده لاجرح تخصیص بزنیم و بگوئیم تخصیص اکثر لازم می آید؛ زیرا عادت انسان به انجام مانند اینها حکم می کند و اصلاً مردم، مانند آن را بدون آنکه دستوری باشد انجام می دهند؛ بلکه عذاب دادن نفس یا حرام کردن مباحات بر آن یا منع آن از همه مشتبهاات یا برخی از آنها به صورت دائمی، حرج و ضیق خواهد بود و مثل این کار در شرع نفی شده است. البته فقیهانی همچون: فاضل نراقی و...، ضمن باور به مشروعیت «قاعده لاجرح»؛ نتیجه نظریه سید بحر العلوم (ره) را هم سنگ با دیدگاه شیخ حرّ عاملی (ره) دانسته؛ و رسماً اعلان نموده: «صاحب وسائل در طرف تفریط و سید بحر العلوم در طرف افراط قرار دارد، در حالی که نتیجه هر دو این است که این قاعده در ابواب فقه جایی ندارد، زیرا طبق جواب اول همه تکلیفی که حرجی هستند قاعده لاجرح نسبت به آنها مجمل است و طبق جواب دوم، هیچ تکلیفی حرجی نیست، پس قاعده شامل آنها نمی شود».

کلید واژگان: عسر، حرج، قاعده لاجرح، شبهه تخصیص اکثر، سید بحر العلوم، سید محمد مجاهد.

مقدمه:

قاعده «نفی عسر و حرج» از قواعد مهم فقهی است که در ابواب مختلف فقه جاری می شود و در موارد زیادی از جمله عبادات، معاملات، سیاسات و... مورد نیاز فقیه است. مفاد این قاعده این است: در شریعت اسلام، احکام حرجی وجود ندارد. بین فقها و دانشمندان علم اصول در مورد تخصیص این قاعده اختلاف نظرهایی وجود دارد. با تتبع صورت گرفته در مورد قلمرو قاعده «لاجرح»، مشخص گردید که در این راستا، اقوال متنوعی وجود دارد:

الف - محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق)، معروف به شیخ حر عاملی بر این باور است: قاعده لا حرج تنها در مورد تکلیف «ما لا یطاق» جاری است؛ و سایر موارد تکلیف، همراه با حرج می باشند، و قاعده «لاجرح» نسبت به آنها مجمل است، و در نتیجه غیر قابل تمسک است؛ چون اگر این قاعده را نسبت آنها جاری بدانیم، ملازم با تخصیص اکثر خواهد بود؛ و چنین تخصیصی، قبیح می باشد (اقتباس از: حر عاملی، ۱۳۷۶ ه ش، ج: ۱، ۶۲۳)

^۱ دانش آموخته سطح ۴ رشته تفسیر و علوم قرآنی (گرایش علوم و معارف قرآن) جامعه الزهرا (س)؛ قم؛ ایران.

^۲ z@gmail.com3462375a (نویسنده مسئول)

^۳ مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکترای تفسیر و علوم قرآنی، هیئت علمی و استادیار جامعه المصطفی (ص)، مدیر گروه تفسیر و علوم قرآنی جامعه الزهرا (س)،

syedhosein_shafieidarabi@miu.ac.ir

ORCID: ۰۰۰۰-۰۰۰۲-۳۱۷۲-۳۷۲۵

^۳ سطح ۴ فقه و اصول، گروه فقه و اصول، دانشکده عالی دارالشفاء، حوزه علمیه، قم؛ ایران، farhad_pourkyvan@miu.ac.ir

Orcid: ۰۰۰۰-۰۰۰۲-۵۶۷۲-۱۸۳۰

ملا احمد مقدس اردبیلی معروف به «مقدس اردبیلی» (متوفی ۹۹۳ ه.ق) نیز در مورد آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸) گوید: به این آیه برای رفع ضرر و حرج استدلال شده است؛ اما در مفاد آن اجمال وجود دارد و قابلیت استدلال ندارد» (مقدس اردبیلی، بی تا، ص ۵۹۰).

ب- سید محمد مهدی بحر العلوم (ره) معروف به «بحر العلوم» (۱۱۵۵-۱۲۱۲ق) در جهت نقد و رد دیدگاه شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ه.ق) گوید: هیچ یک از تکالیف سختی که در اسلام وارد شده (مانند: حج و جهاد، پرداخت زکات نسبت به برخی از مردم، و ... مصداق حرج نمی باشند [تا بخواهیم آنها را از قاعده لاجرح، تخصیص بزنیم و بگوییم تخصیص اکثر لازم می آید]، زیرا عادت انسان، به انجام مانند اینها حکم می کند و اصلاً مردم، مانند آن را بدون آنکه دستوری باشد انجام می دهند، حال یا بدون عوض مثل جنگ های تعصبی یا در قبال عوضی مختصر مثل جنگی که با دریافت مزد انجام شود؛ ما می بینیم که بسیاری از مردم این کارها را با مبلغ کمی انجام می دهند. خلاصه آنچه که عادتاً مانند آن انجام می شود (هر چند به خودی خود سخت باشد مثل بذل جان و مال) اصلاً حرجی نخواهد بود؛ بلکه عذاب دادن نفس با حرام کردن مباحات بر آن یا منع آن از همه مشتهیات یا برخی از آنها به صورت دائمی، حرج و ضیق خواهد بود و مثل این کار در شرع نفی شده است» آخرین قول نیز مربوط به است. طبق نظر ایشان اصلاً احکام حرجی در شریعت وجود ندارد و قاعده لاجرح تخصیص بردار نیست. (اقتباس از: بحر العلوم، ۱۴۳۲ ه.ق، ۱۱۸: نراقی، ملا احمد؛ ۱۴۱۷ ه.ق، ۱۸۸ و ۱۸۹).

ج) سید محمد مجاهد (۱۱۸۰-۱۲۴۲ق)، نیز، حجیت قاعده لاجرح را برتر از شهرت دانسته (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶، ۳۹۲)؛ و براین باور است: در شریعت اسلامی، بطور مطلقاً حرج برداشته شده است (همان: ۵۰۶)؛ وی، برای اثبات مدعای خود، به روایات و آیات ناظر به مشروعیت قاعده لاجرح استدلال نموده است (همان: ۵۰۷، ۷۰۶ و ۷۱۱)؛ و گوید باور اکثر اصحاب اینست که حجیت «نفی حرج» ریا، شرعی است و نه عقلی (همان: ۵۳۷)؛ و این قاعده را غیر قابل تخصیص دانسته است (همان: ۶۲۴).

د- ملا احمد نراقی معروف به فاضل نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) بر این باور است که: «قاعده لاجرح» به عنوان يك «أماره» و دلیل برای فقیه نیست که در تمامی موارد حرجی، به آن استدلال شود بلکه در حدّ یکی از اصول عملیه قابل استناد است؛ همانگونه که در موارد فقدان دلیل بر تکلیف و عدم ورود بیان از طرف شارع، أصالة البراهنه جاری می شود؛ در مورد قاعده لا حرج نیز در مواردی دلیلی بر تکلیف حرجی وجود ندارد، به لا حرج استدلال می شود» به سخن دیگر: قاعده نفی عسر و حرج، مانند بقیه عمومات است که به همان صورت عام حجت می باشد تا وقتی که دلیل مخصص بیاید و آن را تخصیص بزند؛ طبیعتاً دلیل خاص فقط در همان مورد خودش حجت خواهد بود. (اقتباس از: نراقی، ۱۴۱۷ ه.ق، ۱۹۰)؛

نکته شایان توجه اینکه: گو اینکه فاضل نراقی (ره) به این نکته اشاره دارد که: شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ ه.ق)، در طرف تفریط و سید بحر العلوم (۱۱۵۵-۱۲۱۲ق) در طرف افراط قرار دارد، در حالی که نتیجه هر دو دیدگاه این است: این قاعده در ابواب فقه جایی ندارد، زیرا طبق دیدگاه اول، همه تکلیفی که حرجی هستند، قاعده لا حرج نسبت به آنها مجمل است و طبق دیدگاه دوم، هیچ تکلیفی حرجی نیست، پس قاعده شامل آنها نمی شود؛ البته لازمه این دیدگاه این است که باید سختی های هر حکمی را تحمل کنیم حتی اگر به حد حرج برسد، چون عادتاً مردم آنها را تحمل می کنند!

ه- شیخ محمد حسین حائری اصفهانی معروف به صاحب فُصول (درگذشته حدود ۱۲۶۱ق) بر این عقیده است که: قاعده لاجرح، جزء قواعد مسلمی است که عقل به صورت مستقل آنها را درک، و به آن حکم می کند. در بحث مستقلات عقلیه نیز بیان شد که اگر چیزی جزء مستقلات عقلیه باشد، قابلیت تخصیص ندارد، بنابراین قاعده لاجرح به هیچ عنوان تخصیص بردار نیست. ایشان در خلال گفتار خود، به چند مورد از احکام شاق و سختی که در شریعت وجود دارد، اشاره نموده و با دفع اشکال در این موارد، نتیجه می گیرند که در شریعت حکم حرجی وجود ندارد. از باب نمونه: ایشان با سه بیان، حرجی بودن جهاد را نفی می کند؛ و نیز حرجی بودن حکم قصاص نفس را دفع می کند؛ و سر انجام چنین نتیجه می گیرد که: نتیجه می گیرد که تکلیف ابتدایی- تکلیفی که مسبوق به عمل مکلف نباشد- حرجی و با قطع نظر از حالات نفسانی مکلف در شریعت نداریم؛ بنابراین، قاعده لاجرح به هیچ عنوان تخصیص نخورده است. (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ ه.ق، ۳۳۴ و ۳۳۵)

مقاله حاضر به دنبال پاسخ این سوال است که دیدگاه مرحوم سید محمد مجاهد در مورد قاعده لاجرج، و نقدهای وارد بر آن چیست؟
پیشینه پژوهش :

الف) پیشینه نظری

نظریه سید محمد مجاهد (ره)؛ مبنی بر اینکه: هیچ یک از تکالیف سختیکه در اسلام وارد شده؛ مانند: حج و جهاد، پرداخت زکات نسبت به برخی از مردم، و ... مصداق حرج نمی باشند تا بخواهیم آنها را از قاعده لاجرج، تخصیص بزنیم و...، دیدگاهی است که تا قبل از وی مطرح نبوده است و این دیدگاه، در بین فقهاء پیشین، سابقه این ندارد.

ب) پیشینه پژوهشی

اگرچه برخی از فقهاء گذشته و حال، در خلال بحث از «قاعده لا حرج»، به دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم، به نقل و نقد دیدگاه سید بحر العلوم و سید محمد مجاهد (ره) بویژه سید بحر العلوم (ره) پرداخته اند (نک: نراقی، احمد، ۱۴۰۸ق، ۱۷۲ تا ۲۰۴، ؛ الحسینی، السید میر عبد الفتاح، ۱۴۱۷ق، ۲۸۲ تا ۳۰۴؛ سبحانی، جعفر، ۱۳۹۴ ه ش، ج ۱: ۴۰ به بعد؛ و...)؛ ولی تا کنون، کتاب و یا مقاله مستقلی در این راستا تدوین نیافته است؛ بدین جهت معتقدیم: تدوین این مقاله، که تلاشی بدیع و تازه محسوب می شود؛ اقدامی لازم بلکه ضروری است؛ در عین حال، قطعاً آمیخته با کاستیها و نواقص می باشد؛ امید است در فرصت های پیش روی، تکمیل این اقدام، فراهم آید.

مفهوم شناسی قاعده لاجرج

الف) مفهوم «حرج»

حرج در لغت

حرج در لغت به معنی ضیق، تنگی، (قرشی، ۱۳۷۱ ه ش، ج ۲: ۱۱۷) تنگنا، گناه و حرام است. (آزهری، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۴: ۸۴؛ ابن فارس، بی تا، ج ۲: ۵۰؛ عسگری، ۱۴۰۰ ه ق، ج ۱: ۱۸۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ ه ق، ج ۳: ۷۶؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷ ه ش، ج ۱: ۳۶۱) گفته اند حرج در اصل به معنی اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه ای که موجب حصول تصور ضیق و تنگی میان آن اشیا شود. (صفی پور، ۱۳۸۸ ه ش، ج ۱: ۲۳۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ه ق، ج ۱: ۲۳۴؛ زبیدی، ۱۳۰۶ ه ق، ج ۳: ۳۲۱؛ فیروز آبادی، ۱۴۱۲۶ ه ق، ۱۸۳)

حرج در اصطلاح قرآنی

این واژه در قرآن به چند معنا استعمال شده است :

۱- ضیق (تنگی): «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» (انعام: ۱۲۵): «آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده می سازد و آن کسی را که بخواهد گمراه سازد، سینه اش را تنگ می کند»؛

۲- گناه: در پاره ای از آیات نیز «حرج» به معنی گناه به کار رفته است؛ چنان که خداوند فرموده است: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» (نور: ۶۱): «بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست»؛

۳- سختی: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...» (حج: ۷۸): «خداوند در دین بر شما کار سنگین و سخت و با مشقت قرار نداده است».

تفسیر حرج از دیدگاه سید محمد مجاهد (ره)

سید محمد مجاهد (۱۱۸۰-۱۲۴۲ق)، در جهت تبیین معنای «حرج»، تکالیف را به سه قسم تقسیم نموده است :

- ۱) تکلیف بالوسع: ما دون طاقه، کمتر از طاقه، صدور چنین تکلیفی ممکن است و در همه ی ادیان واقع شده است ؛
- ۲) تکلیف حرجی: هو ما فوق الوسع الی منتهی الطاقه؛ منظور ایشان از طاقه در اینجا تکلیفی است که مافوق وسع است اما به امتناع عقلی یا عادی (عرفی) نمی رسد و امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که مورد رحم واقع شده اند به این موارد تکلیف نشده اند .

۳) تکلیف فوق طاقه: هو تکلیف بما لا يطاق؛ تکالیفی که هم عقلا و هم شرعا محال هستند و این حکم در مورد همه ی شرائع است (طبایبای المجاهد، ۱۲۹۶ ه ق، ۵۳۷).

ب) مفهوم «عُسر»

عُسر در لغت

واژه «عُسر» در لغت به معنی صعب، تنگ، و دشوار، (ابن اثیر، ۱۳۶۷ ه ق، ج ۳: ۲۳۵؛ قرشی، ۱۳۷۱ ه ش، ج ۴: ۳۴۹) بدخویی، مشکل، سخت و سخت شدن روزگار است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ه ق، ج ۴: ۵۶۴؛ زبیدی، ۱۳۰۶ ه ق، ج ۳: ۳۲۱) این معانی در منابع فارسی هم مورد قبول قرار گرفته است، (دهخدا، ۱۳۷۲ ه ش، ج ۳۲: ۲۴۳) برخی نیز گفته اند عُسر متضاد واژه یُسَر است. (فراهیدی، ۱۴۱۰ ه ق، ج ۱: ۳۲۶؛ آذهری، ۱۴۲۱ ه ق، ج ۲: ۴۹؛ فیروز آبادی، ۱۴۲۶ ه ق، ج ۱: ۴۳۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ه ق، ج ۱: ۳۳۴)

«عُسر» در اصطلاح قرآنی

این واژه در قرآن کریم نیز، به همین معنی است؛ چنان که خداوند فرموده است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (إنشراح/ آیه ۵ و ۶): «پس بی تردید با دشواری آسانی است. [آری] بی تردید با دشواری آسانی است». یا «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا». (طلاق، ۷): «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می دهد. بدین ترتیب، معنای عسر عبارت از صعوبت، مشقت و شدت است که در فارسی از آن به دشواری و سختی تعبیر می شود». (دهخدا، ۱۳۷۲ ه ش، ج ۳۲: ۲۴۳).

رابطه مفهومی دو واژه «عُسر» و «حرج»

در اینکه نوع رابطه بین دو واژه «عُسر» و «حرج»، چگونه است؟ تساوی و مترادف؛ و یا تباین و یا.....؟! دیدگاه های متفاوتی مطرح است:

الف) رابطه تباین

علامه مصطفوی، به صورت رسمی اعلان به وجود تفاوت بین دو واژه «عُسر» و «حرج» نموده است، و چنین اعلان داشت: «فإنَّ العسر عبارة من المشقة التي تتعلق بعضو من أعضاء البدن و أما الحرج فهو عبارة من المشقة التي تتعلق بالنفس الانسانية و عليه يقال إنَّ العسر بدني و الحرج نفسي». (مصطفوی، ۱۳۹۳ ه ق، ۲۹۸)

ب) رابطه عموم و خصوص مطلق

بعضی رابطه میان عسر و حرج را، عموم و خصوص مطلق دانسته و گفته اند: «عُسر اعم و مطلق از حرج و ضیق است؛ زیرا هر ضیقی عُسر است، ولی عکس آن؛ یعنی هر عُسری، حرج هم باشد، صادق نیست»؛ چنان که اگر کسی برده خود را الزام کند که دارویی تلخ بخورد، گفته می شود او را در عُسر قرار داده است؛ ولی اینکه گفته شود در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته، صحیح نیست. به عقیده این افراد، تکالیف از نظر میزان عُسر و حرج، درجاتی به شرح زیر دارند:

۱. تکالیف مادون عُسر که سهل و آسان است؛

۲. تکالیف عُسرآوری که موجب ضیق و تنگنا می شود (عُسر)؛

۳. تکالیف ضیق آور که مکلف به سختی، طاقت انجام دادن آنها را دارد (حرج)؛

۴. تکالیف ما لا یطاق که انجام دادن آن، خارج از طاقت مکلف است. (نراقی، ۱۴۱۷ ه ق، ۶۱)

ج) رابطه تساوی

برخی از دانشوران شیعه، بر خلاف نظر مرحوم نراقی معتقد هستند، رابطه بین مصادیق عُسر و حرج، تساوی است نه عموم و خصوص مطلق؛ زیرا هر عملی که انسان را به تنگنا و ضیق اندازد، دشوار و سخت هم هست و بر عکس، هر کاری که انجام دادنش برای آدمی سخت و شاق باشد، موجب تنگی و اعمال فشار بر او نیز می شود. (مراغی، ۱۴۱۷ ه ق، ج ۱: ۲۸۵) به علاوه، ضابطه تعیین مصداق

عسر و حرج، عرف است که مطابق آن، هر کاری که موجب مضیقه و تنگنا باشد، حرج و دشواری نیز تلقی می‌شود. اینکه رابطه میان عسر و حرج بیشتر تساوی است تا عموم و خصوص مطلق، بدین معنی نیست که در میان تکالیف از حیث سهولت و دشواری تفاوتی وجود ندارد و یا اینکه حکم موجب عسر و حرج با تکلیف به ما لا یطاق یکسان است؛ زیرا منظور از تکلیف موجب عسر و حرج بیشتر تکلیفی است که مکلف عقلاً قدرت انجام دادن آن را دارد؛ ولی این امر عادتاً برای مکلف قابل تحمل نیست؛ در حالی که تکلیف ما لا یطاق، حکمی است که نه عقلاً مقدور است، و نه عادتاً مکلف توان انجام دادن آن را دارد. (محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۲: ۸۲)

مستندات قاعده لا حرج از نظر سید محمد مجاهد

سید محمد مجاهد (۱۱۸۰-۱۲۴۲ ق)، همانند دیگر فقهاء شیعه، برای اثبات مشروعیت قاعده لا حرج، به آیات، روایات، اجماع و عقل استناد نموده است:

الف: آیات

فقهاء و محققان شیعی در گذشته و حال، در جهت اثبات قاعده لا حرج به آیات زیادی استناد کرده اند (نراقی، ۱۴۱۷ ه ق، ۱۷۴؛ مراغی حسینی، ۱۴۱۷ ه ق، ج ۱: ۲۸۲؛ بجنوردی، سید حسن، ۱۴۱۹ ه ق، ج ۱: ۲۵۰؛ بجنوردی، سید محمد، ۱۴۱۷ ه ق، ج ۱: ۳۶۶؛ محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۲: ۷۹)، اما در هیچ منبع و نوشته تفسیری و فقهی، عدد خاصی برای این سلسله از آیات ذکر نکرده اند. البته مفاد آیات مربوطه، متنوع می باشد؛ برخی از آنها به شکل صریح و مستقیم، دلالت بر مشروعیت قاعده «لا حرج» دارند؛ همانند آیه «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، (حج: ۷۸)؛ اما دسته ای دیگر از آیات، به صورت غیر صریح، دالّ بر آن می باشند؛ ما در این قسمت، به نمونه هائی از این آیات، که سید مجاهد به آنها استناد کرده است (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ ه ق، ۵۳۵) یاد می کنیم:

دسته اول: آیات آراسته به واژه «حرج»؛ آیاتی همانند:

آیه اول: آیه ۷۸ سوره حج

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

سخن مرحوم سید مجاهد: «و از وجوه [که دلیل بر مشروعیت قاعده لا حرج است] آنچه که به آن تمسک شده است در معتبر و مختلف و ایضاح و مدارک و حاشیه روضه و کشف اللثام و مصنف سید استاذ و غیر ایشان از قوله قوله تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ ه ق، ۵۳۵)

به نظر می رسد این آیه شریفه مشهورترین آیه ای است که برای نفی عسر و حرج، به آن استدلال شده است به همین دلیل در این تحقیق بعنوان اولین آیه ذکر شده است. اگرچه مرحوم مجاهد به صورت بسیط و فاقد توضیحات در وجه دلالت آیه و به صرف استناد به علما سلف مدعای خود بر تبیین می کنند اما می توان گفت آنچه در گفتار مستقل «و ینبغی التنبیه علی أمور الأول [القول فی تفسیر الحرج]» (سید مجاهد، ۱۲۹۶ ه ق، ۵۳۶) بیان می کنند را مشیر به غرض و اراده جدی ایشان دانست.

از جهت تقویت مدعای سید مجاهد بیان می شود که برخی از مفسران در مورد مفهوم آیه گفته اند: خداوند در دین خود، شما را در تنگنایی که نتوانید از عقاب خارج و خلاص شوید، قرار نداده، بلکه راه توبه و کفاره و رد مظالم را بروی شما بازگذاشته است، تا از گناهان خلاص شوید. (طبرسی، ۱۳۷۵ ه ش، ج ۴: ۲۳۳) بنابراین در آئین اسلام، چیزی نیست که بتوان از عقاب آن خلاص شد و از این جهت، هیچکس را در ترك آماذگی برای قیامت عذری نیست. (طوسی، بی تا، ج ۷: ۳۴۴)

علامه طباطبایی می فرماید: در واقع، جمله «هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» منتی است از خدا بر مؤمنین به اینکه اگر به خود واگذار می شدند هرگز از طرف خودشان به سعادت دین نائل نمی شدند، چیزی که هست خدا بر آنان منت نهاد و ایشان را برای دین حق از میان خلائق انتخاب نمود و جمع کرد و هر حرج و دشواری را از سر راه دینداری ایشان برداشت چه حرج در خود

احکام دین و چه حرجهای عارضی و اتفاقی. پس از این آیه فهمیده می‌شود که شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان و شریعت پدرشان ابراهیم حنیف است که برای پروردگار خود تسلیم بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ه ق، ج ۱۴: ۴۴۴)

برخی دیگر نیز می‌گویند: «یعنی خداوند کار دین را بر شما دشوار نساخته و تکلیفی که از عهده‌اش بر نیائید برای شما تعیین نکرده است. بنا بر این در ترك تكالیف عذری ندارید». (طبرسی، بی تا، ج ۱۷: ۲۶)

بدین ترتیب، فراز «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» ناظر به کلیه قوانین اسلام است و اختصاص به برخی احکام ویژه ندارد و منظور از آیه این است که هرگاه در اثر عمل به احکام و الزامات شرعی، مکلف در عسر و حرج واقع شود، این احکام و الزامات از عهده او برداشته می‌شود. (محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۲: ۸۳)

آیه دوم: آیه ۶ سوره مائده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید چون خواستید به نماز بایستید صورت و دستهایتان را تا آرنج‌ها بشویند، و پای خویش را تا غوزک مسح کنید، اگر جنب بودید- با غسل کردن- خود را طاهر سازید، و اگر بیمار و یا در حال سفر بودید، و یا یکی از شما از چاله- گودالی که برای ادرار کردن بدانجا می‌روند- آمد، و یا با زنان عمل جنسی انجام دادید، و آبی نیافتید تا غسل کنید، و یا وضو بگیرید، با خاک پاک تیمم کنید، دست به خاک زده به صورت و پشت دستها بکشید، خدا نمی‌خواهد شما دچار مشقت شوید، و لیکن می‌خواهد پاکتان کند، و نعمت خود را بر شما تمام سازد، باشد که شکر به جای آرید.»

سخن مرحوم مجاهد: «و از وجوه» که دلیل بر مشروعیت قاعده لاجرح است] آنچه که به آن تمسک شده است در معتبر و مختلف و ایضاح و مدارک و حاشیه روضه و کشف اللثام و مصنف سید استاذ و غیر ایشان از ... قوله تعالی و ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج» (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ ه ق، ۵۳۵)

از جهت تقویت مدعای سید مجاهد بیان می‌شود که برخی از مفسران می‌گویند «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» به تمام آیه (وضو، غسل، تیمم) مربوط است. (طبرسی، بی تا، ج ۶: ۲۳۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ه ق، ج ۳: ۲۵۳) و همچنین علامه می‌فرماید: "خداوند تعالی نمی‌خواهد هیچگونه حرج و دشواری را بر شما تحمیل کند"، در نتیجه می‌فهماند که در بین احکام دینی اصلاً و به هیچ وجه حکمی حرجی و تحمیلی وجود ندارد، و به همین جهت "خواستن حرج" را نفی کرده، نه "خود حرج" را. (طباطبایی ۱۴۱۷ ه ق، ج ۵: ۳۷۴)

مرحوم اردبیلی نیز در زبده البیان ابتدا سخن مرحوم طبرسی را به عنوان «قیل» ذکر می‌کنند که ممکن است «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» بر مجموع آیه شریفه مربوط باشد، اما بعد از آن می‌فرمایند: «این قسمت از آیه شریفه مربوط به تیمم است و خداوند تکلیف شاق مثل بدست آوردن آب به هر صورت ممکن را جعل ننموده و برای مکلفین جعل حرج را اراده نکرده است، بلکه اگر تحصیل آب ممکن نشد، تیمم کنند.» (مقدس اردبیلی، بی تا، ۲۱)

با ملاحظه آیاتی که قبل از آیه مذکور قرار دارند و به پاره‌ای از احکام غیر عبادی مثل حکم نکاح با اهل کتاب مربوط می‌شوند و با عنایت به تأکید ویژه‌ای که در سیاق عبارت آیه و نحوه نفی حرج وجود دارد، به نظر می‌رسد که نفی حرج مندرج در آیه، ناظر به احکامی است که در این آیه و آیات مقدم بر آن در ابتدای سوره مائده آمده است و اضافه بر این، به علت عمومیت و اطلاقی که دارد همه احکام شرع را در بر می‌گیرد و شامل کلیه مقررات اسلامی می‌شود. (محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ ه ق، ج ۲: ۸۴)

دسته دوم: آیاتی که خبر از صدور تکلیف به اندازه و وسع و توانمندی مکلف می‌دهند؛ همانند آیات:

آیه سوم: ۱۸۵ سوره بقره

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»

«و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درک کرد باید روزه اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد بجای آن چند روزی از ماههای دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواسته و منظور اینست که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید.»

سخن سید محمد مجاهد: «و از وجوه [که دلیل بر مشروعیت قاعده لاجرح است] آن چیزی است که به آن تمسک شده است در حاشیه روضه و کشف اللثام و مصنف سید الاستاذ و غیر اواز قوله تعالى «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶هـ، ق، ۵۳۵)

از جهت تقویت مدعای سید مجاهد بیان می شود که از این آیه ی شریفه نیز اراده شارع در تسهیل امور برداشت می شود زیرا وجوب روزه را که از احکام مسلم اولیه است، در روزهای بیماری و سفر، از بیمار و مسافر نفی نموده و رخصت داده که پس از پایان بیماری یا سفر، به این تکلیف عمل شود. (محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ هـ، ج ۲: ۸۴؛ مراغی حسینی، ۱۴۱۷ هـ، ج ۱: ۲۹۴) علتش آن است که روزه همراه با بیماری و سفر عسر، و روزهای پس از بیماری و سفر یسر است. (نراقی، ۱۴۱۷ هـ، ق، ۱۸۶)

این آیات شریفه دلالت واضحه ای بر این امر دارند که خداوند سبحان در دین مقدس اسلام حکم حرجی تشریع نکرده است و از ناحیه هر حکمی که حرج و استیصال و مشقت لازم آید به دستور این آیات شریفه این حکم منفی و از صفحه تشریع مرفوع است. (بجنوردی، ۱۴۰۱ هـ، ق، ج ۱: ۳۶۶)

ب- روایات

روایات متعددی از معصومان (علیهم السلام) نقل شده که مبنای قاعده نفی عسر و حرج، قرار گرفته است، برخی از آنها به طور صریح به عسر و حرج اشاره دارند و عده ای دیگر روایاتی است که اگرچه به طور صریح به عسر و حرج اشاره نکرده اند، اما مکلف را از عمل شاق و سخت بر حذر داشته اند. بیشترین روایت را که هجده مورد می باشد مرحوم نراقی در کتاب عوائد الایام (نراقی، ۱۳۷۵ ش، ۱۷۴) جمع آوری کرده است، اما بخاطر حجم محدود مقاله، ما تنها به چند روایت از جمله روایاتی که سید سید مجاهد به آن استناد نموده است اشاره می کنیم:

دسته اول: روایاتی که اشاره به سهل و آسان بودن دین می کنند:

روایت اول: حدیث مشهور نبوی «بعثت بالحنفیة السهلة» (طوسی، ۱۴۱۴ هـ، ق، ۵۲۸؛ احسائی، ۱۴۰۵ هـ، ق، ج ۱: ۳۸۱؛ ابن حنبل، ۱۴۲۶ هـ، ق، ج ۴: ۱۷؛ کلینی، ۱۳۸۳ هـ، ش، ج ۳: ۳۹۵)

سید مجاهد می فرمایند: «از روایاتی که برای اثبات قاعده لاجرح به آن در کتاب مختلف و مصنف سید استاد و غیر این دو به ان تمسک کرده اند نبوی مرسل است که می فرمایند: برانگیخته شدم دین سهل و آسان» (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶هـ، ق، ۵۳۵)

پس می توان گفت: اگر احکام حرجی و عسر آفرین در دین وجود می داشت، صحیح نبود که حضرت (ص) دین را به مجموعه ای سهل و آسان توصیف کند.

روایت دوم: دین محمد (صلی الله علیه و آله) حنیف (کلینی، ۱۳۸۳ هـ، ش، ج ۵: ۴۹۴؛ طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶هـ، ق، ۵۳۵)

این دو روایاتی هستند که سید محمد مجاهد برای اثبات قاعده لا حرج به آنها استناد نموده است. (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶هـ، ق، ۵۳۵)

به نظر می رسد دو چیز در نگاه مرحوم سید محمد مجاهد شایسته تامل است، اول تعبیر به مرسل که از جهت سندی روایات شرایط احتجاج را ندارد، و دوم انتساب تمسک به علما نبرده شده که گویا می شود این نکته را می توان فهمید که در کنار سایر ادله به عنوان

مؤید می تواند باشد. البته برابر با شهرت، از آنجا که مبنای مرحوم سید مجاهد بر حجیت شهرت است (ر.ک: سید مجاهد، ۱۲۹۶ه ق، ۲۵) لذا می توان گفت شهرت منجر ضعیف سند است و از نگاه ایشان دلیل است.

و نیز در روایت اول قید سهله و سمحه برای حنیف رسا است و نفی حرج میکند در روایت دوم که واژه حنیف به صورت مطلق آمده است و مورد استناد مرحوم سید مجاهد است، برای مدعای ایشان، به نظر می رسد بر دو طریق می توان گفت که روایت وافی به مقصود است:

الف- به قرینه منفصله که در مقابله با روایت اول قید می خورد.

ب- واژه حنیف در بردارنده احکامی است که حرجی نباشد

در صورتی که به واژه حنیف در قرآن توجه کنیم ویژگی ها و خصوصیات مفهومی که در بردارنده ی آن است، نفی احکام حرجی می کند و می توان گفت ذات دین خارج از حرج است.

توضیح بیشتر: مراد از حنیف و وجه دلالت آن بر مطلوب

واژه حنیف در قرآن آمده است، و لذا مراد از آن با تطبیق بر قرآن باید شناخت، زیرا از پیامبر گرامی داریم: «رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ عَنِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَأَطْرَحُوهُ أَوْ رُدُّوهُ عَلَيْنَا» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج: ۱، ۴۶۴)

در صورتی که حدیثی از آن رسید به قرآن عرضه کنید اگر موافق آن بود بپذیرید، لذا برداشت از مفهوم حنیف بر خلاف فهم قرآنی انحراف است، در قرآن داریم:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند!

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل: ۱۲۰)

ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود؛

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۶۱)

بگو: «پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آیینی پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آیین ابراهیم؛ که از آیینهای خرافی روی برگرداند؛ و از مشرکان نبود.»

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران: ۶۷)

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره: ۱۳۱)

در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! (و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.»

«وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَابْنَىٰ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره: ۱۳۲)

و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند؛ (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند:)

«فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید!»

«وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (حج: ۷۸)

... و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید ...

«رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ آرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۱۲۸)

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور! و طرز عبادتشان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو توبه‌پذیر و مهربان نکات قابل تأمل:

۱. «حنیف» از ماده ی «حنف» بر وزن کنف، برگشتن از گمراهی به استقامت و راه مستقیم. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ه. ق، ۲۶۰) امام صادق (علیه السلام) در تفسیر عبارت «حَنِيفًا مُسْلِمًا» فرمودند: «خَالِصًا مُخْلِصًا لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ»؛ حضرت ابراهیم فردی خالص و برگزیده بود که ذره‌ای از پرستش بتان در او نبود. (کلینی، ۱۳۸۳ ه. ش، ج ۲: ۱۵)
۲. حنیف به معنی مستقیم و مایل به طرف حق است، و دین مستقیم دینی است که کمترین اعوجاج و انحراف از حق و حقیقت در اعتقادات و دستورات اخلاقی و احکام آن یافت نشود و احکام آن موافق حکمت و مصلحت باشد، و این خاصیت تنها در دین اسلام است. (طیب ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۲: ۲۱۱)

به نظر می‌رسد وجه دوم در تبیین مفهوم حنیف، به خوبی دال بر مطلوب در نفی احکام حرجی است. حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: «... كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ دین ابراهیم همان دین محمد (صلی الله علیه و آله) بود. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱: ۳۵۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۶: ۲۸۷)

۳. حنیف به کسی گفته می‌شود که در مسیر باشد، ولی بت پرستان آن را در مورد خود بکار می‌بردند و مشرکان نیز "حنفاء" خوانده می‌شدند. تا این که آیه شریفه با آوردن کلمه ی «مُسْلِمًا» در کنار کلمه ی «حَنِيفًا»، هم دامن ابراهیم را از لوث شرک پاک کرده است و هم دامن این کلمه مقدس را از لوث مشرکان. (قرانتی، ۱۳۸۳ ه. ش، ج ۲: ۸۴)

دسته دوم: روایاتی که به آیه نفی حرج استناد نموده اند:

روایت اول: روایت عبد الاعلی مولی آل سام. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَثَرْتُ فَاَنْقَطَعَ ظَفَرِي فَجَعَلْتُ عَلَى اصْبُعِي مِرَاةً فَكَيْفَ اصْنَعُ بِالْوُضوءِ؟ قَالَ يَعْرِفُ هَذَا وَاشْبَاهَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَالَ اللَّهُ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، امْسَحْ عَلَيْهِ». (طوسی، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۱: ۳۶۳؛ حرعاملی، ۱۴۱۶ ه. ق، ج ۱: ۴۶۴) در این روایت، راوی به امام صادق (ع) می‌گوید که به زمین افتاده و ناخن وی جدا شده و انگشت خود را با پارچه بسته است، حال چگونه باید وضو بگیرد. امام (ع) می‌فرماید: حکم این قضیه و نظایر آن از کتاب خدا روشن می‌شود؛ زیرا خداوند فرموده است که در دین بر شما حرجی قرار داده نشده است؛ پس بر آن مسح کن.

سید مجاهد روایت را نقل نموده و با عبارت «... منها» مفاد روایت را بر اثبات قاعده مورد قبول می‌دانند. (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ ه. ق، ۵۳۶)

این روایت از ظاهر ترین روایاتی است که دلالت بر مطلوب ما دارد، به دلیل اینکه در ارجاع حکم مسئله به کتاب خدا تصریح داشته، و امام (علیه السلام) به استفاده از قول خداوند که فرموده: در دین بر شما حرجی قرار داده نشده است، در امثال این مورد امر نموده است.

(مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ ه. ق، ۱۵۹)

از نگاه نویسنده (جهت تقویت مدعای سید مجاهد) با تأمل در مدلول روایت می‌توان از پاسخ امام (ع) نکات زیر را استخراج نمود:

۱. نفی حرج يك قاعده کلی است و طبق رهنمود امام (علیه السلام) می‌توان از آن برای رفع احکامی که برای مکلفان مضیقه‌ساز و مشقت‌آورند، استفاده کرد.

۲. از اینکه امام (ع) به جای نفی حرج ذیل آیه وضو- که تناسب بیشتری با سؤال دارد- به نفی حرج مذکور در آیه ۷۸ سوره حج استناد می‌کند، چنین بر می‌آید که لا حرج مذکور در آیه اخیر، علاوه بر آنکه از عمومیت و شمولیت بیشتری نسبت به آیه وضو برخوردار است، مربوط به موارد حرج عرفی است تا حرج ذاتی که در آیه وضو ذکر شده است. (محقق دامادیزدی، ۱۴۰۶ ه. ق، ج ۲: ۸۷)

در واقع این حدیث تصریح دارد بر این که نفی حرج علت حکم بوده، به نحوی که حکم، متوقف بر آن است، و جایز است از این مورد به موارد دیگر نیز گسترش داده شود. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ ه. ق، ۱۵۵)

روایت دوم: صحیحة الفضیل بن یسار، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال في الرجل الجنب يغتسل فينضح من الماء في الإناء، فقال: «لا بأس ما جعلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» (کلینی، ۱۳۸۳ هـ ق، ج ۳: ۱۴؛ طوسی، ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۱: ۸۶؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۱: ۲۱۱)

«فضل بن یسار از امام صادق (علیه السلام) درباره مردی که غسل جنابت می کند و ذراتی از آب غسل او در درون ظرف می باشد، سوال کرد؛ حضرت فرمود: اشکالی ندارد؛ خداوند در دین کار سنگین و سختی بر شما قرار نداده است.»

سید مجاهد روایت را نقل نموده و با عبارت «... منها» مفاد روایت را بر اثبات قاعده مورد قبول می دادند. (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ هـ ق، ۵۳۶)

به نظر می رسد در استدلال بر مطلوب، از مدلول روایت که منظور راوی از این سوال چه بوده دو احتمال وجود دارد:

۱- منظور او این بوده که آیا غسل با غساله ی آبی که با آن حدث اکبر را برطرف کرده اند جایز است یا نه؟ چرا که وقتی با آب ظرف غسل می کند و از غساله آن درون ظرف می باشد، آب ظرف با آن غساله مخلوط میشود؛ و امکان دارد این غساله به حدی باشد که در آب ظرف مستهلک نشده، و در این صورت بقیه ی غسل با غساله حدث اکبر انجام خواهد شد. در این فرض، روایت دلالت می کند بر جواز غسل با این آب به هنگام ضرورت؛ یا اگر از این مورد الغاء خصوصیت کنیم، دلالت می کند بر جواز غسل به طور مطلق، خواه ضرورت باشد یا نباشد.

۲- منظور راوی این بوده که آب قلیل داخل ظرف، نجس می شود، زیرا شخص جنب غالباً بدنش نجس است؛ در این فرض این روایت از روایاتی خواهد بود که دلالت بر عدم انفعال (نجس شدن) آب قلیل دارد، و در زمره آن ها در می آید؛ همان گونه که بعضی از علمایی که قائل به عدم انفعال آب قلیل هستند، به این روایت استدلال کرده اند. با وجود این دو احتمال در معنا، روایت مجمل می شود، ولی اجمال روایت از این نظر، ضرری به دلالت روایت بر مقصود ما نمی زند؛ زیرا استناد امام (علیه السلام) به قاعده رفع حرج، در اثبات این حکم، دلالت دارد بر این که اعتبار این قاعده عام بوده و جمیع مقامات را در بر می گیرد. از جمله مطالبی که از این روایات استفاده می شود این است که آن حرجی که از امت برداشته شده، امر گسترده ای است که امثال این موارد در آن محافلی که آب کم بوده، هرچند موجب عسر است ولی در اجتناب از آن مشقت زیادی نیست. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ هـ ق، ۱۵۵)

ج- اجماع

دلیل سومی که سید محمد مجاهد (۱۱۸۰-۱۲۴۲ ق)، و بعضی از فقها برای اثبات قاعده لا حرج به آن استدلال کرده اند، «اجماع» می باشد؛ در این دلیل بیان شده که، اجماع مسلمین بر نفی حکم حرجی در شریعت اسلام است. (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ هـ ق، ۵۳۵؛ ونیز حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ هـ ق، ۳۳۴)

البته بر این دلایل اشکالاتی وارد کرده اند:

اشکال اول: اجماع در صورتی حجت است که کاشف از رأی معصوم (علیه السلام) باشد؛ بنابراین، اگر مبنای اجماع فقها دلیل عقلی یا نقلی باشد، و بر اساس آن حکم را استنباط کرده باشند، آن اجماع از حجیت برخوردار نیست و به اصطلاح چون «یقینی المدرك» و یا «محمتمل المدرك» است، اعتباری ندارد. (ر.ک: ایروانی، باقر، ۲۰۰۷ م، ج ۲: ۵۴ و ۵۳؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ ق، ۱۹۵؛ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ هـ ق، ج ۲: ۴۰۶) پس به قوت می توان گفت اگر در اثبات قاعده لا حرج نیز به اجماع بر نفی حکم حرجی استدلال شود، اعتباری ندارد؛ زیرا، دلیل اجماع کنندگان در حقیقت همان آیات و روایاتی است که در مباحث گذشته مورد بررسی قرار گرفت. (بجنوردی، ۱۴۰۱ هـ ق، ج ۱: ۲۵۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ هـ ق، ۹۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ هـ ق، ۱۶۲؛ محقق داماد یزدی، ۱۴۰۶ هـ ق، ج ۲: ۸۸)

اشکال دوم: اکثر علمای متقدم به دلیل اجماع اشاره نکرده اند - هرچند برخی از آنان در بعضی موارد به آیه شریفه «ما جعلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» استدلال نموده اند - ولی نمی توان گفت قاعده لا حرج مورد قبول همه ی فقهاست؛ (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵ هـ ق، ۹۳) حتی کسانی چون مرحوم صاحب «وسائل الشیعه» وجود چنین قاعده ای را منکرند. (حر عاملی، ۱۳۷۶ هـ ش، ج ۱: ۶۲۶)

طرح شبهه در پرتو قاعده لا حرج

پس از آنکه اثبات شد در شریعت مقدس اسلام «حرج» نفی شده و حکم حرجی جعل نشده است؛ ناچار باید به ایرادی که به بحث اصل ثبوت این قاعده در شریعت وارد ساخته‌اند پاسخ داده شود.

الف- تبیین شبهه : آیا از اینکه قاعده لا حرج در بسیاری از ابواب فقه- یعنی در عبادات و معاملات و یا سیاست- جریان دارد تخصیص اکثر لازم می‌آید؟ (ایروانی، ۱۴۲۶ه ق، ج ۱: ۱۷۷)

بدین معنی که اگر مؤدای آیه شریفه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ...» نفی هر حکمی باشد که بر اثر عوارض خارجی معنوی به عنوان حرج است این معنی نزد عقلا مستهجن است؛ زیرا بالضروره انجام بسیاری از احکام (یعنی در ابواب مختلفه مانند جهاد و حج و ضمانات و زکات و خمس و عدم جواز فرار از زحف و صوم و غیر ذلک) بر عموم مکلفین حرج است؛ طبیعتاً اگر بگوئیم به جهت حرجی بودن، انجام آنها بر مکلفین واجب نیست، تخصیص اکثر لازم می‌آید؛ و آن هم قبیح است (بجنوردی، ۱۴۰۱ه ق، ج ۱: ۳۶۵)

ب- تاریخیچه شبهه : شبهه تخصیص اکثر اشکال معروفی است که از زمان مرحوم سید بحر العلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۵ق) مطرح شده، این اشکال هم در قاعده «لا حرج» و هم در قاعده «لا ضرر» (همان، ج ۱: ۲۲۸) مطرح گردیده است. قبل از وی کسی این سوال و جواب را مطرح نکرده است، بعد از ایشان دومین کسی که متوجه این مسأله شده مرحوم میرزای قمی (۱۱۵۰ق-۱۲۳۱ق) در کتاب قوانین است، بعد از او، سومین کسی که متوجه این مسأله شده، مرحوم فاضل نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) صاحب کتاب «عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام» است؛ در ادامه؛ همین پرسش در کلام شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ق) و دیگران هم آمده است. البته باور برخی از فقهاء معاصرین است: پیش از سید بحر العلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۵ق)، در کلمات شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) یک اشاره‌ای به آن شده است، یعنی اگر بخواهیم مسأله را ریشه یابی کنیم، باید ریشه‌ی این بحث را در گفتار شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) بدانیم. (سبحانی، درس خارج ۱۳۹۳/۱۲/۲۶).

ج- خاستگاه شبهه :

آنچه سبب پیدایش این بحث گردیده، دو اشکال مهم در بحث قاعده لا حرج است، که عبارتند از :

۱- وجود حکم حرجی در دین

از اشکالات قوی‌ای که بر این قاعده وارد کرده‌اند این است: چگونه حکم کنیم به عمومیت قاعده لا حرج و مدعی شویم حتی یک مورد تکلیف حرجی وجود ندارد؛ و حال آن که در واقع و عمل می‌دانیم در بسیاری از تکالیف و دستورات وارده در شریعت، چه در عبادات و چه غیر آن، زحمت و مشقت است؛ مانند، جهاد با جان و مال و فرار نکردن از میدان جنگ، پرداخت زکات و خمس، وضو گرفتن با آب سرد در زمستان، روزه گرفتن در روزهای طولانی و گرم تابستان، تسلیم نفس برای اجرای حدود الهی، هجرت از وطن برای تحصیل مسائل دینی و انتشار آن بین مسلمین که واجب کفایی است و سخت‌تر از همه، جهاد اکبر با نفس و جنود شیطان و امثال این موارد که در شریعت وارد شده است. (نراقی، ۱۴۱۷ه ق، ۱۸۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ه ق، ۲۰۲؛ میر محمدی، سال ۶۷-۱۳۶۶، مقالات و بررسی‌ها (دانشکده الهیات و معارف اسلامی)، شماره ۴۳ و ۴۴) حال، اگر بگوئیم قاعده لا حرج عام است، باید همه این موارد را تخصیص بزنیم و در نتیجه، تخصیص اکثر لازم می‌آید که درست نیست؛ (نراقی، ۱۴۱۷ه ق، ۱۹۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵ش، ۱۰۶) چون این تخصیص‌های فراوان موجب سستی این قاعده شده، و مانع می‌شود که به عموم آن تمسک کنیم، زیرا قبیح بودن تخصیص اکثر، دلیلی است بر این که مراد از این قاعده غیر آن چیزی است که در ابتدای امر از آن فهمیده شده، پس معنای آن مجمل و مبهم می‌شود و دیگر قابل استدلال نیست. پس عمومیت این قاعده مانند عمومیت قرعه و امثال آن، سست است، و عمل بر طبق آن جایز نیست مگر در مواردی که اصحاب به آن عمل کرده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ه ق، ۲۰۳)

۲- عدم تناسب در تکالیف شرعی

از يك طرف، مطابق روایات وارده در بحث لاحرج، مانند: روایت «مَرَّاه»^۱، و روایت غسل، شارع در موارد اندکی بیان می کند که حکم از آنها، حرجی است و تکلیف در این موارد برداشته می شود؛ ولی از سوی دیگر، مواردی وجود دارد که شدت و سختی آنها به مراتب بیشتر از موارد قبل است ولی شارع، رضایت به رفع تکلیف در آنها نمی دهد. حال، چگونه می توان بین این دو نوع تکلیف در شریعت سازگاری ایجاد کرد؟ (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵ ه. ش، ۱۰۷)

د- نقد و پاسخ به شبهه:

سید محمد مجاهد در پاسخ به شبهه مذکور فرموده است: «احکام و تکالیفی که در شریعت وارد شده است مانند: حج، جهاد، زکات، دیه بر عاقله و ... هیچ کدام عنوان حرج ندارد و جزء احکام حرجی نمی باشند؛ چرا که مردم در حالت عادی نیز این امور را انجام می دهند حتی اگر تکلیف و عوضی برای آنها قرار داده نشده باشد؛ مانند آن که مردم جهاد را با تمام سختی و مشقتی که دارد برای به دست آوردن حمیت و آزادی برمی گزینند؛ و یا آن که اگر اجرت کمی نیز بر این امور قرار داده شود، آنها را به جای می آورند..» (طباطبایی مجاهد، ۱۲۹۶ ه. ق، ۵۳۶)

بنابراین، مطابق نظر ایشان، انجام این تکالیف به طور معمول در میان مردم رایج است و آنها مباشرت به این افعال دارند؛ لذا، تکلیف به این امور حرجی نخواهد بود. چه آن که در غیر این صورت، مردم از انجام آن امتناع می کردند و رویه ای معمول در میان آنها نبود. در واقع سید بحرالعلوم اصل موضوع را منکر است و می گوید ما اصلاً تکالیف حرجی نداریم، همه ی اینها در زندگی مردم وجود دارد. مگر یک مورد که ترک دائمی مباحات و دوری از مشتهات باشد.

نتایج تحقیق

از مطالعه و دقت در آنچه که در خلال این مقاله از آنها یاد شده است؛ به نتایج ذیل دست خواهیم یافت:

- ۱) سید محمد طباطبایی مجاهد، همانند دیگر فقهاء شیعه بر این باور است که قاعده «لا حرج» از جمله قواعد فقهی است که در اغلب (بلکه در تمامی) ابواب فقه، کاربرد دارد؛ و در حوزه های مختلف قابل استفاده و استناد می باشد؛
- ۲) این فقیه مجاهد، همانند غالب فقهاء شیعه، به مشروعیت قاعده «لا حرج»، باور دارد؛ و طرح ایراد به اینکه: اعتقاد به این قاعده، موجب تخصیص اکثر می شود و... را، مردود و قابل نقد دانسته اند؛
- ۳) از منظر سید محمد طباطبایی مجاهد، قاعده فقهی «لا حرج» همانند دیگر قواعد فقهی، قاعده ای است که از مستند و پشتوانه دلایل نقلی قرآنی و روایی؛ و نیز عقلی و اجماع برخوردار می باشد؛
- ۴) با توجه به اینکه: در شریعت اسلام، تکالیف حرجی وجود دارد؛ پس می توان گفت: این قاعده مثل همه ی عمومات دیگر تخصیص خورده است، اما موارد قابل تخصیص، به حدی نیست که موجب تخصیص اکثر شود؛
- ۵) تمامی ایراد و اشکالات مطرح شده از سوی برخی از اشخاص در جهت نفی مشروعیت «قاعده لاحرج»، قابل پاسخگویی بوده؛ در نتیجه، طرح آنها از ناحیه برخی از اشخاص، موجب سستی و زوال اعتبار این قاعده نمی شود.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَّاهَ فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ. (طوسی، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۲۷؛ همو، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۱، ص ۷۷، ح ۳؛ کلینی، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۳، ص ۳۳، ح ۴؛ حُرَّ عَامِلِي، ۱۴۰۹ ه. ق، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۲۳۱-۵)

فهرست منابع :

- قرآن کریم/ ترجمه مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰ ش)؛ تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، بی چا.
۱. آشتیانی، میرزا محمد حسن، ۱۴۲۵ هـ ق، الرسائل التسع (للاشتیانی)، قم، انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی -، اول.
۲. ابن أبي جمهور أحسائی، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۵ ق،، عوالي اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة - قم، بی نا، اول.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ هـ ش، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، محقق/ مصحح: طنّاحی، محمود محمد/ زاوی، طاهر احمد، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چهارم.
۴. ابن حنبل، احمد، ۱۴۲۶ هـ ق، مسند احمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، بیروت، لبنان، اول.
۵. ابن فارس، ابوالحسن، احمد، بی تا، معجم مقایس اللغة، بیروت، دارالفکر، بی چا.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ هـ ق، لسان العرب، بیروت - لبنان، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، سوم.
۷. ازهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ هـ ق، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول.
۸. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول.
۹. ایروانی، باقر، ۲۰۰۷ م، الحلقة الثالثة فی اسلوبها الثانی - تهران، چاپ: اول،
۱۰. ایروانی، باقر، ۱۴۲۶ هـ ق، دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیة، قم: دارالفقه للطباعة و النشر، سوم.
۱۱. بجنوردی، سید حسن، ۱۴۱۹ هـ ق، القواعد الفقهیة، قم: نشر الهادی، اول.
۱۲. بجنوردی، سید محمد، ۱۴۰۱ هـ ق، قواعد فقهیه، تهران: موسسه عروج، سوم.
۱۳. بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی، ۱۴۳۲ ق = ۱۳۸۹، فوائد الاصولیة، تحقیق هادی قیبسی، الرافد، قم بی چا
۱۴. حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم، ۱۴۰۴ ق، الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة - قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، اول.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۷۶ ش، الفصول المهمة فی اصول الاثمه، قم: موسسه معارف اسلامی، اول.
۱۶. _____، ۱۴۱۶ ق، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشرعیة، قم، مؤسسه آل البيت، بی چا.
۱۷. _____، ۱۴۰۹ ق، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشرعیة، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، اول.
۱۸. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۳۰۶ هـ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالمکتبه الحیاه، بی چا.
۱۹. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲ هـ ش، لغت نامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بی چا.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، المفردات فی غریب القرآن، دمشق - بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، اول.
۲۱. زحیلی، وهبه بن مصطفى، ۱۴۱۸ ق، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة والمنهج، بیروت: دمشق، دارالفکر المعاصر، دوم.
۲۲. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۹۴ ش، الإيضاحات السنیة للقواعد الفقهیة، قم، مؤسسة الإمام الصادق (علیه السلام)، بی چا.
۲۳. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۹۳/۱۲/۲۶، درس خارج، مدرسه فقاها.

۲۴. صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، ۱۳۸۸ ش، **منتهی الارب فی لغه العرب**، تهران، دانشگاه تهران، اول.
۲۵. طباطبایی المجاهد، سید محمد بن علی، ۱۲۹۶ ق، **مفاتیح الأصول**، قم، موسسه آل بیت (علیهم السلام)، اول.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، مترجم: موسوی همدانی، سید محمد باقر، **ترجمه تفسیر المیزان**، قم، انتشارات جامعه المدرسین حوزه علمیه، پنجم.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۵ ه.ش، **ترجمه تفسیر جوامع الجامع**، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، اول.
۲۸. طبرسی، فضل بن حسن، بی تا، **ترجمه تفسیر مجمع البیان**، تهران، فراهانی، اول.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بی تا، لبنان - بیروت، دار إحياء التراث العربی، اول.
۳۰. _____، ۱۴۱۴ ق، **أمالی طوسی**، قم، دارالثقافه، اول.
۳۱. _____، ۱۴۱۲ ق، **تهذیب الاحکام**، بیروت، دار التعارف، بی چا.
۳۲. _____، **الاستبصار**، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، اول.
۳۳. _____، ۱۴۰۷ ق، **التهذیب**، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چهارم.
۳۴. طیب سید عبد الحسین، ۱۳۷۸ ش، **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، فارسی، انتشارات اسلام، تهران، دوم.
۳۵. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، **تفسیر نور الثقلین**، عربی، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، چهارم.
۳۶. عسکری، أبو هلال، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ه.ق، **فروق اللغویه**، بیروت - لبنان، دار الافاق الجدیده، چهارم.
۳۷. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۴ ق، **مبادی الوصول إلى علم الأصول** - قم، چاپ: اول.
۳۸. فاضل لنکرانی، محمد جواد، ۱۳۸۵ ه.ش، **تقریر: حسینی خواه**، سید جواد، **قاعده لاجرح**، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)، اول.
۳۹. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۵ ق، **ثلاث رسائل**، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)، اول.
۴۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، **العین**، قم، انتشارات هجرت، دوم.
۴۱. فیروزآبادی، مجد الدین ابوطاهر محمد بن یعقوب، ۱۴۲۶ ه.ق، **قاموس المحيط**، لبنان - بیروت، موسسه الرساله للطباعه والنشر و التوزیع، بی چا.
۴۲. قرائتی محسن، ۱۳۸۳ ش، **تفسیر نور**، فارسی، ناشر: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، تهران، یازدهم.
۴۳. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱ ه.ش، **قاموس قرآن**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، سوم.
۴۴. قرطبی انصاری، محمد بن احمد، ۱۳۶۴ ش، **جامع لأحكام القرآن**، تهران، انتشارات ناصر خسرو، اول.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۳ ه.ش، **الکافی**، حسن زاده، صادق، قم، صلوات، اول.
۴۶. _____، ۱۴۰۷ ق، **الکافی**، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم.
۴۷. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ ق، **بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت**، چاپ: دوم،

۴۸. محقق داماد یزدی، سید مصطفی، ۱۴۰۶ه ق، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، دوازدهم.
۴۹. مراغی، سید میر عبدالفتاح، ۱۴۱۷ه ق، العناوین الفقهیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.
۵۰. مصطفوی، حسن، ۱۳۹۳ه ق، التحقيق فی کلمات القرآن، تهران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، اول.
۵۱. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، بی تا، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، اول.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ ق، انوار الأصول - قم، چاپ: دوم.
۵۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۱ه ق، القواعد الفقهیه، مترجم: سید محمد جواد بنی سعید لنگرودی، قم، مدرسه امیرالمومنین (علیه السلام)، سوم.
۵۴. میر محمدی، ابوالفضل، سال ۱۳۶۶-۶۷، مقالات و بررسی‌ها (دانشکده الهیات و معارف اسلامی)، شماره ۴۳ و ۴۴
۵۵. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، ۱۴۳۰ ه ق، قوانین الاصول (طبع جدید)، قم، احیاء الکتب الاسلامیه، ق، اول.
۵۶. نراقی، احمد بن محمد مهدی، ۱۴۱۷ه ق، عوائد الایام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول.